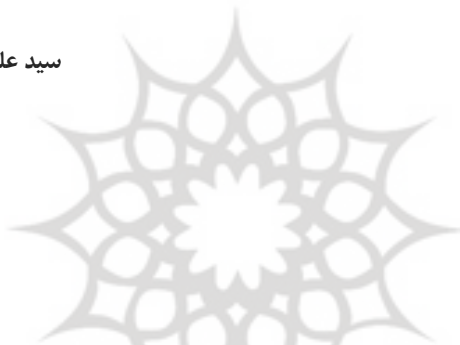


فلسفه هم‌آوایی آزادی و برابری در نظریه عدالت جان رالز

سید علی محمودی*



چکیده

پیوند میان آزادی و برابری به‌عنوان دو اصل در فلسفه سیاسی جان رالز، نقطه عزیمت او در برساختن نظریه‌ای درباره عدالت بود. رالز با تکیه بر میراث فیلسوفان دوران روشنگری و به‌ویژه با بهره‌گیری از پشتوانه‌های فلسفی *امانوئل کانت* در انسان‌شناسی و اخلاق، بنیان‌های نظریه خویش را تبیین کرد و به بحث درباره چیستی، چرایی، و چگونگی دستیابی به عدالت پرداخت. سنت‌شکنی و نوگرایی رالز در «نظریه‌ای درباره عدالت»، بر صدر نشانیدن برابری در کنار آزادی بود. در مقاله حاضر، با بهره‌گیری از روش تحلیل

* (نویسنده مسئول) عضو هیئت علمی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه
(mahmoudi3000@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۲/۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۱۵

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۶، صص ۸۴-۵۷

مفهومی و ارزیابی انتقادی، پیش‌زمینه‌های دو اصل عدالت و همچنین منطق اولویت آزادی نسبت به برابری را بررسی و ارزیابی خواهیم کرد. هرچند رالز به دلایل انسان‌شناختی در چارچوب نظریه فلسفی خویش درباره عدالت، به فرض تقدم آزادی نسبت به برابری دست یافت، اما می‌توان دریافت که او با رهیافت‌های فلسفی و سیاسی، و در پرتو استدلال‌های منطقی، روابط همسایگی و همبودی‌ای میان آزادی و برابری پدید آورد تا در سایه آن، امکان تحقق عدالت اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی در جامعه‌های انسانی فراهم شود. واژگان کلیدی: آزادی، اخلاق، انسان، برابری، عدالت



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

نظریه عدالت جان رالز (۲۰۰۲-۱۹۲۱) به عنوان یک طرح فلسفی درباره انسان، جامعه و حکومت، پاسخ به یکی از بنیادی‌ترین نیازهای جهان در نیمه دوم سده بیستم بود؛ سده‌ای که در نیمه نخست آن، دنیا، دو جنگ ویرانگر جهانی را با تلخکامی تجربه کرده بود و برای نیل به عدالت، انصاف، و اخلاق، در پی سنجش فلسفه‌ها، نظریه‌ها و آموزه‌های گوناگون بود. در این میان، رالز رساله خود را «نظریه‌ای درباره عدالت»^۱ (۱۹۷۱) نامید تا هم اندیشه‌های نوین خویش را درباره عدالت مطرح کند، هم در برابر نظریه‌های دیگر در این زمینه، مانعی پدید نیاورد و راه درافکندن طرح‌های دیگران را در این زمینه بگشاید.

از نظر نگارنده، اگر رالز با دغدغه عدالت‌طلبی، رساله‌ای درباره عدالت فراهم می‌کرد، همان‌گونه که جان استوارت میل (۱۸۷۳-۱۸۰۶) در قرن نوزدهم، رساله‌ای درباره آزادی نگاشت، نظریه او تا این اندازه در سراسر جهان مورد توجه اندیشمندان، مراکز علمی و دانشگاهی، و سیاستمداران قرار نمی‌گرفت (محمودی، ۱۳۸۳: ۱۲۳-۱۱۲). نوآوری رالز این بود که در رساله نامور خود، همانند فیلسوفان و نظریه‌پردازان لیبرال دیگر در روزگار ما، آزادی را به مثابه یک حق، تنها ارزش بنیادین به شمار نیاورد. او با نهادن آزادی و برابری در یک زمینه مشترک فلسفی، نسبت میان آزادی و برابری را از منظر انسان‌شناختی و اخلاقی ارزیابی کرد. رالز به خوبی نشان داد که می‌توان برپایه پیش‌فرض‌های برآمده از لیبرالیسم و با تکیه بر میراث فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق دوران روشنگری، همراه با آزادی به عدالت

اندیشید و به نیازهای بنیادین انسان، یعنی آزادی و عدالت پاسخ گفت. در «نظریه‌ای درباره عدالت»، دو اصل عدالت، شالوده اصلی طرح فلسفی اخلاقی رالز را به‌عنوان یک نظریه دولت^۱ در روزگار ما تشکیل می‌دهد.

در مقاله حاضر، پرسش‌های زیر را بررسی کرده و در پاسخ‌گویی به آن‌ها کوشش خواهیم کرد:

۱. چارچوب معنایی نظریه عدالت رالز از چه مفهومی تشکیل می‌شود؟
 ۲. دو اصل عدالت^۲ رالز از چه پشتوانه‌های نظری‌ای برخوردار است؟
 ۳. پیش‌زمینه‌های دو اصل عدالت کدام است؟
 ۴. چرا و چگونه اصل نخست عدالت (آزادی) بر اصل دوم آن (برابری) اولویت می‌یابد، و چگونه آزادی و عدالت به همسایگی و همبودی می‌رسند؟
- براساس پرسش‌های مطرح‌شده، این فرضیه به آزمون گذاشته می‌شود که «در نظریه سیاسی رالز، دو اصل آزادی و عدالت، فارغ از اولویت اصل نخست بر اصل دوم، در زمینه مشترکی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند».
- روش پژوهش در این مقاله، افزون‌بر وجه توصیفی، برپایه تحلیل مفهومی^۳ و ارزیابی انتقادی^۴ قرار دارد. ازیک‌سو، در تحلیل مفهومی، ژرفای هر مفهوم با عبور از سطح واژه‌ها بر مدار تحلیل، شناسایی می‌شود و از سوی دیگر، ارتباط متقابل مفهوم‌ها با یکدیگر و منطق درونی آن‌ها، مورد سنجش و ارزیابی انتقادی قرار می‌گیرد تا از این رهگذر، میزان سازگاری یا ناسازگاری منطقی آن‌ها سنجیده و ارزیابی شود (محمودی، ۱۳۹۳، ۲۴-۲۰؛ Raohael, 1983, 3-4; Horton, 1986, 114-117).
- در این مقاله، نخست چارچوب معنایی نظریه عدالت رالز به‌اختصار مطرح خواهد شد، سپس بهره‌گیری رالز از فلسفه سیاسی و اخلاق امانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) به‌مثابه پشتوانه ستبری برای ساماندهی و تبیین فلسفی نظریه او بررسی شده و آن‌گاه پیش‌زمینه‌های دو اصل عدالت درباره چیستی، چرایی، و چگونگی اجرای عدالت

-
1. A Theory of State
 2. Two Principles of Justice
 3. Conceptual Analyses
 4. Critical Evaluation

شرح داده خواهد شد و در نهایت، دو اصل عدالت به تفکیک درباره آزادی‌های فردی، اجتماعی، و سیاسی از یک سو، و نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی و همچنین برابری منصفانه فرصت‌ها از سوی دیگر، تبیین می‌شود. در ادامه، موضوع همسایگی و هم‌نوایی دو اصل آزادی و برابری، بررسی و ارزیابی شده است.

۱. چارچوب معنایی نظریه عدالت

شناخت دقیق اندیشه‌های رالز درباره عدالت، در گرو آشنایی با ساختار پیچیده و به هم پیوسته نظریه او است. رالز فرض می‌کند که انسان‌های آزاد، خردمند، و برابر در یک موقعیت فرضی که آن را «موقعیت نخستین»^۱ می‌نامد، در پس حجاب نادیده‌انگاری^۲، دو اصل عدالت را برمی‌گزینند.

موقعیت نخستین که به وضع طبیعی در نظریه‌های سیاسی توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸)، جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲)، ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) و کانت شباهت دارد، وضعیتی فرضی است که در آن افراد به‌طور برابر درباره سنگ بنا و شالوده قدرت سیاسی (دولت) تصمیم می‌گیرند. برگزیدن اصول در این موقعیت کاری، بسیار دشوار است، زیرا برگزیدگان، انسان هستند و انسان‌ها به منافع و برخورداری‌های خویش در زندگی می‌اندیشند؛ به‌ویژه هنگامی که در موقعیت‌های خاص قرار می‌گیرند.

رالز، افراد را در موقعیت نخستین در پس حجاب نادیده‌انگاری قرار می‌دهد تا شرایط لازم را به مثابه اشخاصی خردمند و فارغ از جانبداری شخصی، برای انتخاب دو اصل عدالت، به دست آورند. افراد، در پس حجاب نادیده‌انگاری، از منافع شخصی خویش دوری می‌گزینند و جایگاه خود در جامعه، موقعیت طبقاتی، و توانایی‌های ذهنی خود را به کناری می‌نهند. آنان از مفهوم‌های برگزیده خویش در قلمرو ارزش‌ها و الگوی مختار زندگی شخصی فاصله می‌گیرند. این افراد چشم‌های خود را در برابر وضعیت خاص اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و جایگاه و سطح تمدن در جامعه خود می‌بندند تا کشش‌ها و وابستگی‌های شخصی و گروهی، آنان

1. Original Position
2. Veil of Ignorance

را در انتخاب دو اصل عدالت به جانبداری و نقض بی‌طرفی نکشاند. دانسته‌های افراد در موقعیت نخستین، عبارت است از آگاهی از مفهوم عدالت و ضرورت پیروی جامعه از شرایط مبتنی بر عدالت، آگاهی از امور سیاسی و اقتصادی، درک قوانین روانشناسی انسانی و بنیادهای اجتماعی (Rawls, 1986: 17-22, 136-141).

در چنین وضعیتی، یعنی در موقعیت نخستین و در آن‌سوی حجاب نادیده‌انگاری، افراد در مورد «محاسن اولیه^۱» تصمیم می‌گیرند که به «محاسن طبیعی^۲» و «محاسن اجتماعی^۳» بخش می‌شود. محاسن طبیعی عبارتند از تندرستی و نیرومندی، هوش و ذکاوت و قدرت تحلیل. محاسن اجتماعی، دربرگیرنده حقوق، آزادی‌ها، قدرت، فرصت‌ها، درآمد و ثروت، و عزت نفس^۴ است. محاسن اولیه از نگاه رالز، شامل ارزش‌هایی است که فرض می‌شود هر انسان خردمندی خواستار آن‌ها است (Rawls, 1986: 60-65).

۲. پشتوانه‌های نظری: انسان‌شناسی و فلسفه اخلاق کانت

رالز برپایه آنچه در «نظریه‌ای درباره عدالت» آورده- بن‌مایه بخش‌هایی از نظریه خود را از کانت گرفته است. از دیدگاه رالز، موقعیت نخستین، تفسیری از مفهوم «خودبنیادی^۵» کانت و «حکم تنجیزی^۶» او و یادآور نقش انسان به‌مثابه «ذات خردمند^۷» در قلمرو «غایت‌ها^۸» است. اکنون به‌طور خلاصه این چهار مفهوم کانت تبیین می‌شود.

از دیدگاه کانت، خودبنیادی یا استقلال اراده در انسان، با آزادی و اخلاق، پیوند دارد. خودبنیادی، زمینه‌ساز کردارهای ذات‌های خردمند است. خودبنیادی

1. Primary Goods
2. Natural Goods
3. Social Goods
4. Self-Respect
5. Autonomy
6. Categorical Imperative
7. Rational Being
8. Kingdom of Ends

اراده، به معنی آزاد بودن انسان است، به گونه‌ای که برپایه آیینی^۱ رفتار کنند که آن آیین بتواند در عمل، به شکل یک قانون عام درآید. کانت حکم تنجیزی را بر همین شالوده استوار می‌کند. به این ترتیب، اراده آزاد و اراده‌ای که از قانون‌های اخلاقی پیروی می‌کند، یگانه می‌شوند.

حکم تنجیزی که به نظر کانت یک قضیه تالیفی-عملی-پیشینی است، این گونه صورت‌بندی می‌شود: «تنها برپایه آیینی رفتار کن که در عین حال بخواهی که [آن آیین] قانونی عام باشد» (کانت، ۱۳۶۹: ۶۰). از آنجاکه کانت، انسان را غایت ذاتی^۲ و فی‌نفسه می‌داند که خود، غایت خویش است، ذات‌های خردمند، یعنی انسان‌ها، غایت‌هایی هستند که جایگزینی ندارند، زیرا دارای ارزش مطلق هستند. بر این اساس، کانت این حکم عملی را ارائه می‌کند: «چنان رفتار کن تا بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری، همیشه به عنوان یک غایت به‌شمار آوری، و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای» (کانت، ۱۳۶۹: ۷۴).

کانت با این اندیشه‌ها، ذات خردمند را در قلمرو غایت‌ها در نظر می‌گیرد. قلمرو غایت‌ها، به معنی «پیوستگی منظم ذات‌های خردمند گوناگون به وسیله قوانین مشترک» است (کانت، ۱۳۶۹: ۸۱). اگر اختلاف‌های شخصی ذات‌های خردمند و هدف‌های خصوصی آنان نادیده گرفته شود، می‌توان تمام غایت‌ها را در یک کلیت نظم‌یافته تصور کرد؛ هم ذات‌های خردمند به عنوان غایت‌های فی‌نفسه و مستقل و هم غایت‌هایی که ذات‌های خردمند برای خود برمی‌گزینند. ذات‌های خردمند برپایه قانون مشترک و بر مدار وحدت، قلمرو غایت‌ها را پدید می‌آورند؛ زیرا هر ذات خردمندی براساس قانون، باید با خود و هم‌نوعان خود به عنوان غایت‌های ذاتی و فی‌نفسه رفتار کند و نه به مثابه وسیله و ابزار. هر ذات خردمندی در قلمرو غایت‌ها، هم قانون‌های عام می‌گذارد و هم از این قانون‌ها پیروی می‌کند. او در این راستا نیازمند استقلال کامل، بی‌نیازی، و دست‌باز در قانون‌گذاری است. ذات‌های خردمند در قلمرو غایت‌ها به گونه‌ای رفتار می‌کنند که قاعده‌های رفتارشان بتواند به صورت قانون‌های عام درآید.

1. Maxim

2. An End in Itself

بر این اساس، می‌توان همسویی مفهوم‌های «افراد خردمند، آزاد و برابر»، «موقعیت نخستین» و «حجاب نادیده‌انگاری» رالز را با «ذات‌های خردمند»، «خودبنیادی اراده»، «حکم تنجیزی» و «قلمرو غایت‌ها» در نظام اخلاقی کانت دریافت. همان‌گونه که ذات‌های خردمند در قلمرو غایت‌ها چنان رفتار می‌کنند که قاعده رفتارشان بتواند به صورت قانون‌های عام درآید (به‌گونه‌ای که برای همگان پذیرفتنی باشد) بر همین منوال، افراد در موقعیت نخستین در پس حجاب نادیده‌انگاری، با فاصله گرفتن از هرگونه دلبستگی، منافع شخصی و بهره‌مندی گروهی، محاسن اولیه، و اصول عدالت را چنان برمی‌گزینند که برای هم‌نوعانشان قابل پذیرش باشد. این افراد، به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که گویی هریک از آنان، خود، این اصول و مبانی را برگزیده است. رالز در همین مورد در «نظریه‌ای درباره عدالت» می‌نویسد: «توانایی برابر بودن نفس^۱، به این معنی است که اصول برگزیده باید از سوی نفس‌های دیگر، قابل پذیرش باشند. از آنجاکه [این نفس‌ها] همگی به‌طور مشابه، آزاد و خردمند هستند، باید هریک دارای موضع برابری در پذیرش اصول عمومی جامعه همسود اخلاقی^۲ باشند. این به آن معنی است که هر فردی به‌عنوان نفسی ناپایدار^۳، از این اصول، رضایت دارد» (Rawls, 1986: 257). از دیدگاه رالز، انسان‌ها در موقعیت نخستین، اشخاصی اخلاقی هستند و خویشان را غایت‌های ذاتی و فی‌نفسه می‌دانند. آنان اصل‌هایی را می‌پذیرند که برآیند کارکرد خردمندانه‌ای است. بر پایه این اصل‌ها، باید با هریک از انسان‌ها به‌عنوان غایت^۴ نه وسیله^۵ و ابزار- رفتار کرد (Rawls, 1986: 179-180).

بهره‌هایی که رالز از نظام فلسفه اخلاق کانت برگرفته، به صورت‌بندی موقعیت نخستین و حجاب نادیده‌انگاری محدود نمی‌شود. یکی از نمونه‌های برجسته تأثیرپذیری رالز از کانت، به تلقی از انسان و ارزش او مربوط می‌شود که در سراسر

-
1. Self
 2. Ethical Commonwealth
 3. Nominal
 4. End
 5. Means

متن «نظریه‌ای درباره عدالت» قابل‌شناسایی است. همان‌گونه که گفته شد، از نگاه رالز، عزت نفس، یکی از محاسن اجتماعی اولیه است. رالز در روشنگری این نظریه خود به ما می‌گوید که شاید عزت نفس (در مقایسه با حقوق، آزادی‌ها، قدرت، فرصت‌ها، درآمد و ثروت)، مهم‌ترین حسن و خیر باشد. از دیدگاه رالز، عزت نفس، دارای دو جنبه است: نخست، دیدگاه فرد در مورد ارزش خود؛ به این معنی که تحقق بخشیدن به مفهوم خیر و حسن در زندگی انسان، دارای ارزش است. دوم، اعتماد به نفس فرد در مورد توانایی خرد در قلمرو قدرت او برای دستیابی به هدف‌هایش (Rawls, 1986: 440). فرانک مایکل من، مفهوم عزت نفس رالز را هدف دو اصل عدالت می‌داند و در تفسیر خود، عزت نفس را «حسن اجتماعی برتر» می‌نامد. از دیدگاه او، اصل آزادی، اصل فرصت، و اصل تفاوت^۱، به‌تنهایی و در کنار هم، نگهبان عزت هستند. بر این اساس، عزت نفس به محور اصلی نظریه عدالت تبدیل می‌شود (Michelman, 1985: 346).

می‌توان دریافت که مفهوم عزت نفس از آن‌رو از دیدگاه رالز مهم‌ترین خیر و نیکی به‌شمار می‌آید که به توصیف یکی از صفات‌های ذاتی انسان می‌پردازد: انسان به‌طور ذاتی دارای عزت نفس است. انسان عزتمند، یادآور تلقی کانت از انسان به‌مثابه غایت ذاتی و فی‌نفسه است، یعنی موجودی که خود، غایت خویش است و نمی‌توان او را به‌عنوان شیء، وسیله و ابزار به‌کار گرفت؛ بنابراین، عزت نفس، فراتر از حقوق و آزادی‌ها قرار می‌گیرد؛ چه رسد به اینکه آن را در کنار قدرت و فرصت و به‌ویژه درآمد و ثروت به‌کار ببریم. چنان‌که دیدیم، رالز در فهرست حسن‌های اجتماعی، عزت نفس را در کنار حقوق، آزادی‌ها، قدرت، فرصت‌ها، و درآمد و ثروت قرار می‌دهد. از نظر من، حسن‌های اجتماعی اولیه رالز، فاقد سنخیت و هم‌ترازی ارزشی هستند، زیرا نمی‌توان عزت نفس را در ردیف درآمد، ثروت، قدرت، و فرصت‌ها قرار داد. در واقع، حقوق، آزادی‌ها، قدرت، فرصت‌ها، درآمد و ثروت، همگی از آن انسان هستند و در پی مقام انسان به‌عنوان صاحب کرامت و دارای عزت نفس قرار می‌گیرند. در این ارزیابی، انسان، گرانیگاه همه نیکی‌ها است؛ به‌عنوان غایت ذاتی‌ای که نکویی‌های فردی و

اجتماعی، حول محور او مُقام می‌گیرد.

بر پایه آنچه گذشت، رالز افراد خردمند، آزاد، و برابر را در موقعیت نخستین و در پس حجاب نادیده‌انگاری در نظر می‌گیرد تا دو اصل عدالت را به‌مثابه شالوده تأسیس قدرت سیاسی (دولت) برگزینند.

۳. پیش‌زمینه‌های دو اصل عدالت

رالز در تبیین صورت‌بندی دو اصل عدالت که یکی ناظر به آزادی‌ها و دیگری درباره چگونگی چیرگی بر نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی است، زاویه‌های گوناگون مرتبط با موضوع را با نگاه همه‌جانبه‌ای می‌کاود. ضروری است پیش از پرداختن به دو اصل عدالت، پیش‌زمینه‌های این دو اصل را به‌ترتیب، در پرسش از سه‌گانه چستی عدالت، چرایی عدالت، و چگونگی تحقق بخشیدن به دو اصل عدالت، تبیین کنیم.

۳-۱. پرسش از چستی عدالت

در نگاه رالز، همان‌گونه که حقیقت^۱، نخستین ارزش نظام‌های فکری است، عدالت، نخستین ارزش سازمان‌های اجتماعی به‌شمار می‌آید. یک نظریه، هر اندازه هم که سودمند باشد، در صورت کاذب بودن، باید کنار گذاشته شده، یا بازنگری شود. همچنین، قانون‌ها و سازمان‌ها صرف‌نظر از اینکه تا چه حد کارآمد هستند و به‌گونه‌ای شایسته تدوین شده‌اند، هرگاه غیرعادلانه باشند، باید اصلاح، یا منسوخ شوند. حقوقی که عدالت برای اشخاص تأمین می‌کند، تابع دادوستد سیاسی یا منافع اجتماعی نیست. تنها چیزی که به ما اجازه می‌دهد به یک نظریه ناصواب، تن دردهیم، فقدان نظریه‌ای بهتر است. همچنین، یک امر غیرعادلانه، تنها هنگامی که پرهیز از بی‌عدالتی بیشتر ضرورت دارد، قابل تحمل است. از دیدگاه رالز، حقیقت و عدالت، به‌مثابه نخستین فضیلت‌های برآمده از تلاش‌های بشری، مفهوم‌های مصالحه‌ناپذیری هستند (Rawls, 1986: 3-4).

رالز در پی نظریه قرارداد اجتماعی^۲ جان لاک، ژان ژاک روسو، و کانت، نظریه

1. Truth

2. Social Contract

عدالت خود را مبتنی بر قرارداد اجتماعی می‌خواند. مراد رالز در اینجا، عقد قرارداد برای ورود یک فرد به جامعه‌ای خاص، یا پذیرش حکومتی معین نیست، بلکه از نظر او، عدالت برای ساختار اساسی جامعه، شامل اصل‌هایی بر مدار توافق اولیه است. اصول عدالت که در موقعیت نخستین از سوی اشخاص برابر پذیرفته می‌شود، به توافق‌های بعدی آنان سامان می‌بخشد؛ به این معنی که آنان گونه‌های همکاری اجتماعی و شکل حکومت را تعیین می‌کنند. رالز این‌گونه رویکرد به اصول عدالت را عدالت به‌مثابه انصاف^۱ می‌خواند. اصول عدالت، تعیین‌کننده حقوق اساسی و وظایف، و مبنای تصمیم‌گیری درباره تقسیم منافع اجتماعی است (Rawls, 1986:11).

اشخاص و گروه‌ها با پذیرش اصول عدالت - که در واقع، انتخاب عقلانی و آزاد خود آنان است - محدودیت‌های خاصی را می‌پذیرند، زیرا به این اصول و پیامدهای عملی آن، گردن می‌نهند. در عین حال، این پایبندی که آزادانه و با اختیار انجام می‌شود، به نفعی الگوی زندگی و تعقیب خیر و سعادت افراد، نمی‌انجامد. هر شخصی می‌تواند در جامعه‌ای که بر پایه دو اصل عدالت سامان یافته است، طرح‌های عقلانی خویش را در زندگی دنبال کند و خود در تعیین و تعقیب مفهوم‌های خیر و سعادت خویش، دارای استقلال باشد (Rawls, 1986: 253). بر این اساس، رالز با تکیه بر اصل سپردن تعیین و گزینش آزادانه مفهوم‌های خیر به اشخاص، این حق را می‌پذیرد که مردم، راه و رسم خاص زندگی فردی و اجتماعی خویش را هرچه باشد - دنبال کنند.

در نگاه رالز، سه مفهوم هماهنگی^۲، کارآمدی^۳ و ثبات^۴، با عدالت ارتباط تنگاتنگی دارند. در نبود توافق و هماهنگی در مورد اینکه چه چیزی عدالت است و چه چیزی بی‌عدالتی، به اجرا درآوردن طرح‌ها به گونه‌ای کارآمد، دشوار می‌شود. ممکن است افراد در پرسش از اینکه عدالت چیست، مفهوم‌های متفاوتی از عدالت

1. Justice as Fairness
2. Cooperation
3. Efficiency
4. Stability

در ذهن داشته باشند، اما اگر نهادها دچار تمایز تحکمی^۱ و دلخواهی میان مردم نشوند و توازن مناسب را در معرکه دعاوی رقابت‌آمیز پدید آورند، می‌توانند با عملکرد این نهادها موافق باشند، زیرا هر فردی می‌تواند برپایه اصول عدالت - که آن را پذیرفته است - این‌گونه مفهوم‌ها، مانند تمایز دلخواهی و توازن مناسب، را تفسیر کند (Rawls, 1986: 5).

۲-۳. پرسش از چرایی عدالت‌ها پرسش از چرایی عدالت، برای نظریه‌پرداز عدالت، گریزناپذیر است. رالز جامعه‌ای را در نظر می‌گیرد که دربرگیرنده مردمانی است که در روابط با یکدیگر، قواعد معینی را به رسمیت می‌شناسند و در اغلب موارد، برپایه آن عمل می‌کنند. او فرض می‌کند که این قواعد، در پاسخ‌گویی به چرایی عدالت، تعیین‌کننده یک نظام همکاری هستند که برای ارتقای خیر و سعادت آنان که در جامعه مشارکت می‌کنند، طراحی شده است. این افراد، منافع خود را در جامعه می‌شناسند و دریافته‌اند که در مقایسه با این وضعیت که هر فرد تنها با تکیه بر بازو و توان خود زندگی کند، همکاری اجتماعی، زندگی بهتری را برای آنان فراهم می‌کند، اما مسئله مهم این است که هیچ‌یک از این افراد نمی‌توانند به چگونگی توزیع منافع ناشی از این همکاری، بی‌توجه باشند. چنین وضعی ممکن است به کشمکش میان اشخاص بینجامد، زیرا هریک از آنان برای دنبال کردن هدف‌های خاص خود در زندگی، سهم بیشتر یا کمتری را ترجیح می‌دهند؛ بنابراین، از دیدگاه رالز، افراد به اصولی نیازمند هستند تا در مورد تقسیم منافع، با تدوین یک توافق‌نامه درباره توزیع سهام مناسب، تصمیم‌گیری کنند. این اصول، مسیر تعیین حقوق و وظایف را در چارچوب سازمان‌های بنیادین جامعه مشخص کرده و به توزیع شایسته منافع و تقسیم مسئولیت‌های اجتماعی، کمک می‌کند (Rawls, 1986: 4).

برپایه اندیشه‌های رالز، مردم در مورد اینکه کدام اصول باید هدف‌های بنیادین سازمان‌های اجتماعی را تعریف کنند، با یکدیگر اختلاف نظر دارند. بر این اساس، می‌توان گفت، آنان به‌رغم این اختلاف‌نظرها، هریک با مفهوم عدالت آشنا هستند و می‌دانند که چرا باید به عدالت روی آورد، یعنی نیاز به برخورداری از عدالت را

درک می‌کنند و آماده پذیرش شماری از اصول هستند که حقوق و وظایف اساسی افراد را در جامعه تعیین کند و مبنای تصمیم‌گیری درباره توزیع مناسب منافع و مسئولیت‌های اجتماعی باشد.

۳-۳. پرسش از چگونگی عدالت

در نظریه رالز، رسیدن به عدالت بر پایه پذیرش آزادی‌ها از یک سو، و بهره‌مندی از فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی به گونه‌ای منصفانه از سوی دیگر، امکان‌پذیر است. در نگاه رالز، عدالت در جامعه تحقق نمی‌یابد، مگر اینکه حقوق اشخاص به گونه‌ای هماهنگ و متوازن، رعایت شود؛ از این رو است که رالز، اصل نخست عدالت را به آزادی اختصاص می‌دهد و در اصل دوم، به امور اقتصادی و فرصت‌های اجتماعی می‌پردازد؛ بنابراین، دو اصل عدالت از یک سو در پی اعمال حقوق و وظایف، و از سوی دیگر، نظم بخشیدن به توزیع مزیت‌های اجتماعی و اقتصادی هستند. رالز بر مدار دو اصل عدالت، ساختار اجتماعی را به دو یا چند بخش کم‌وبیش متمایز تقسیم می‌کند که هر بخش به یکی از اصول عدالت می‌پردازد. این ساختارها، جنبه‌هایی از نظام اجتماعی را که به تعریف و تأمین آزادی‌های برابر شهروندان اختصاص می‌یابد و جنبه‌هایی که نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را تعیین می‌کند، از یکدیگر متمایز می‌کنند.

بر اساس نظریه عدالت رالز، دو اصل عدالت در چارچوب ساختار اجتماعی، بر اساس قواعد عمومی اجرا می‌شوند. این موضوع که مردم حقوق و وظایفی دارند و می‌توانند از آزادی بهره‌مند شوند، در ساختار اجتماعی، شکل سازمان‌یافته‌ای به خود می‌گیرد. استفاده از بیشترین حد آزادی به گونه‌ای که با برخورداری از آزادی مشابه برای دیگران هماهنگ باشد، هنگامی به سامان می‌شود که در ساختار اجتماعی و به گونه‌ای نهادینه، تعریف شود.

از دیدگاه رالز، دو اصل عدالت در هر نظام سیاسی و اقتصادی‌ای، صورت عملی به خود نمی‌گیرد. او از میان پنج نظام سرمایه‌داری آزاد، سرمایه‌داری مبتنی بر دولت رفاهی^۱، سوسیالیسم دولتی با اقتصاد دستوری، دموکراسی دربرگیرنده حق

مالکیت و سوسیالیسم لیبرال (دموکراتیک)، نظام دموکراسی دربرگیرنده حق مالکیت را برای فعلیت بخشیدن به نظریه عدالت خویش، مناسب می‌داند. رالز، مقایسه میان این نظام‌های سیاسی و گزینش نظام مختار خود را براساس چهار ملاک (۱) برحق و عادلانه بودن؛ (۲) سازماندهی کارآمد؛ (۳) پذیرش شهروندان؛ و (۴) شایستگی زمامداران، انجام می‌دهد (Rawls, 2001: 136).

دموکراسی دربرگیرنده حق مالکیت، برپایه ساختار اساسی خود می‌کوشد دو اصل عدالت را رعایت کند (Rawls, 2001: 140). حکومت دموکراتیک برگزیده رالز، ساختاری حقوق‌محور^۱ و عدالت‌گرا است که از سازماندهی کارآمدی برخوردار است. افزون بر این، شهروندان، قوانین و مقررات آن را مبهم، دشوار و متناقض نمی‌یابند و بر این نظرند که می‌توان به راحتی با نظم و ترتیب قانونی آن، هم‌دل و همراه شد. شهروندان، دولت‌مردان این حکومت انتخابی دموکراتیک را توانمند و شایسته تصدی سمت‌ها و مسئولیت‌ها می‌یابند. در چنین حکومتی، دو اصل عدالت امکان تحقق خواهد یافت.

۴. دو اصل عدالت: آزادی و برابری

گرانیکه نظریه رالز درباره عدالت، دو اصل عدالت است که همه مفهوم‌ها، تعریف‌ها، آموزه‌ها و تجویزها، پیرامون آن‌ها فراهم می‌شود تا این دو اصل از امکان پشتیبانی منطقی، تبیین عقلانی، و سازگاری درونی برخوردار شوند. از دیدگاه رالز، پذیرش دو اصل عدالت، منوط به پیش‌فرض‌های مشخصی است؛ یعنی «نظریه‌ای درباره عدالت» وابسته به یک نظریه اجتماعی است که بدیهی باشد. باید دانست که دو اصل عدالت، نمونه خاصی از مفهوم عمومی‌تری از عدالت است که می‌توان آن را این‌گونه بیان کرد: «تمام ارزش‌های اجتماعی - آزادی و فرصت، درآمد و ثروت و زمینه‌های عزت نفس - باید به گونه‌ای برابر توزیع شوند، مگر اینکه توزیع نابرابر هرکدام یا تمام این ارزش‌ها، به نفع همه افراد باشد» (Rawls, 1986: 62). پس از آن، رالز، بی‌عدالتی را این‌گونه تبیین می‌کند: «بنابراین، بی‌عدالتی، نابرابری‌هایی است که به نفع همگان نیست» (Rawls, 1986: 62).

آنچه رالز با عنوان «مفهوم عمومی تری از عدالت» مطرح می‌کند - که دو اصل عدالت در گستره آن صورت‌بندی می‌شوند - همان محاسن اولیه اجتماعی است که افراد در موقعیت نخستین برمی‌گزینند و پیشتر، از آن‌ها یاد شد. در واقع، پیش‌فرض رالز، مفردات اصلی دو اصل عدالت را در دل خود جای می‌دهد؛ یعنی آزادی، برابری فرصت‌ها، درآمد و ثروت و عزت نفس؛ بنابراین، افراد در موقعیت نخستین، ابتدا محاسن اولیه و سپس دو اصل عدالت را برمی‌گزینند. اکنون برپایه آنچه به‌عنوان زمینه‌ها و مقدمه‌های نظریه عدالت رالز مطرح شد، می‌توان به دو اصل عدالت پرداخت. پس از تحلیل واژگان اساسی و مفهوم‌های گنجانده شده در هر اصل و درک منطق درونی آن‌ها، چگونگی ارتباط میان اصل نخست و اصل دوم عدالت، تبیین خواهد شد.

۱-۴. اصل نخست: آزادی

اصل نخست این است که: «هر شخصی باید در گسترده‌ترین نظام کامل آزادی‌های اساسی برابر، حق مساوی داشته باشد که با یک نظام مشابه آزادی همگانی، سازگار باشد» (Rawls, 1986: 250).

در تحلیل اصل نخست عدالت می‌توان گفت، رالز به حق هر فرد برای آزادی (اصل نخست)، در تقدم نسبت به برابری (اصل دوم) تأکید می‌کند. او با بیان عبارت «گسترده‌ترین نظام کامل آزادی‌ها»، از آزادی‌های حداکثری، همه‌جانبه و به‌صورت یک مجموعه - که در ارتباط با یکدیگر ارزیابی می‌شوند - سخن می‌گوید. مفهوم بعدی، «آزادی‌های اساسی» است که رالز آن‌ها را در فهرست زیر برمی‌شمارد:

۱. آزادی عمومی (حق رأی دادن و انتخاب شدن برای دستیابی به مقام‌ها و مسئولیت‌ها)؛
۲. آزادی بیان و اجتماعات (شامل آزادی مطبوعات)؛
۳. آزادی عقیده (شامل آزادی مذهبی)؛
۴. آزادی شخصی (آن‌گونه که قانون، تعریف کرده است)؛
۵. حق نگهداری دارایی شخصی؛
۶. آزادی از دستگیری و تصرف تحکمی و خودسرانه؛ (Rawls, 1986: 61).

آزادی‌های اساسی که در فهرست بالا مطرح شدند، به‌عنوان جنبه‌های گوناگون آزادی، با یکدیگر برابر هستند، به این معنی که تقدم و تأخر آزادی‌ها در فهرست شش‌گانه از نظر رالز- به‌معنی اهمیت داشتن یکی نسبت به دیگری نیست. از سوی دیگر، همه افراد، دارای حق مساوی از این آزادی‌ها هستند، اعم از زن، مرد، دارا، ندار، توانمند، ضعیف، سفید، سیاه و... از برابری افراد در استفاده از حق آزادی، می‌توان پی برد که هیچ فرد، طبقه، قشر، و صنفی در ارتباط با آزادی، دارای امتیاز ویژه و حق دوچندانی نیست. افزون‌بر این، براساس اصل نخست عدالت، همان‌گونه که یک فرد، حق استفاده از آزادی‌های اساسی برابر را داراست، همهٔ افراد جامعه از چنین حقی برخوردارند (محمودی، ۱۳۷۶: ۱۳۶-۱۰۵).

به‌نظر می‌رسد در فراسوی مفهوم‌های تشکیل‌دهندهٔ این اصل، یک قاعدهٔ اخلاقی آشنا، جهان‌شمول و پذیرفته‌شده از سوی انسان‌ها، به‌چشم می‌خورد که منطبق درونی آن را استحکام می‌بخشد. این قاعدهٔ اخلاقی، به «قاعده زرین»^۱ شهرت یافته که در عبارت زیر، صورت‌بندی شده است: «آنچه بر خود می‌پسندی، بر دیگران نیز بپسند و آنچه بر خود نمی‌پسندی، بر دیگران نیز مپسند» (کتاب مقدس، ۲۰۰۷: ۱۰۹۳؛ علی‌بن ابی‌طالب، ۱۳۷۰: ۳۰۱؛ سعدی، ۱۳۶۵: ۸۲۱؛ گنسلر، ۱۳۸۷: ۲۱۸-۱۹۳؛ محمودی، ۱۳۹۳: ۱۷۹-۱۷۶). پذیرش حق آزادی برای خود، به‌گونه‌ای که با حق آزادی برای همگان سازگار باشد، عین عدالت خواهد بود و هر انسانی که از عقل سلیم و وجدان اخلاقی برخوردار باشد، آن را تصدیق می‌کند. بر این اساس، مایکل سندل به‌درستی در تبیین چهرهٔ اخلاقی جامعه رالزی می‌نویسد: «جامعهٔ عادلانه، انتخاب‌های هر شخص را هماهنگ با آزادی مشابه برای همگان، در نظر می‌گیرد. بر این اساس، شهروندانی که عدالت بر آنان حکم می‌راند، در تشخیص طرح‌های رهایی‌بخش مبتنی بر علم و وظایف اخلاقی برای به‌فعلیت درآوردن توانمندی‌های خویش به‌عنوان «منابع خودانگیختهٔ خواسته‌های درست و معتبر»- تا آنجاکه شرایط اجازه می‌دهد، توانمند شده‌اند؛ بنابراین، برتری عدالت، یک‌باره، دیدگاه جهانی الهام‌بخش مبتنی بر علم و وظایف اخلاقی و مفهوم خود را بیان می‌کند و ارتقا

می‌بخشد» (Sandel, 1987: 177).

رالز در پاسخ به این انتقاد که ممکن است آزادی‌های شش‌گانه یادشده در قلمرو جامعه با یکدیگر برخورد کنند، با پذیرش اصل این انتقاد، حل مشکل را به یک مجمع قانونی می‌سپارد که با تدوین موازین قانونی از رهگذر تعریف دقیق این آزادی‌ها، از تداخل و تصادم آن‌ها با یکدیگر جلوگیری کند (Rawls, 1982: 9). می‌توان به فهرست آزادی‌های اساسی رالز، جنبه‌های دیگری از آزادی را افزود. شاید برخی بگویند که جای آزادی اندیشه در این فهرست خالی است، اما به نظر می‌رسد رالز همانند کانت- آزادی اندیشه را امری «درونی» می‌داند (محمودی، ۱۳۸۶: ۲۳۹-۲۴۳; Kant, 1991: 247) که هیچ قدرت بیرونی‌ای به‌ویژه حکومت- به آن دسترسی و استیلا ندارد؛ بنابراین، آزادی اندیشه را نمی‌توان در کنار آزادی‌هایی قرار داد که با اشخاص و قلمرو عمومی، به‌عنوان حقوق فرد در جامعه و در برابر قدرت سیاسی، مطرح می‌شوند.

ممکن است به رالز خرده گرفته شود که چرا آزادی‌های جنسی را با در نظر گرفتن اهمیت آن در زندگی فردی و اجتماعی مردم به‌ویژه در دوران مدرن- به فهرست خود نیفزوده و محدوده آن را ترسیم نکرده است. شاید رالز، آزادی جنسی را به‌اندازه‌ای بنیادین نیافته است که در شمار «آزادی‌های اساسی» همانند آزادی بیان، آزادی مشارکت سیاسی، و آزادی مذهبی قرار دهد، اما می‌توان آزادی جنسی را زیر عنوان «آزادی‌های شخصی»، قرار داد و حدود آن را براساس قانون، تعیین کرد.

همان‌گونه که فهرست آزادی‌های اساسی رالز نشان می‌دهد، او در هیچ موردی از درونمایه مفهومی آزادی‌ها سخن نمی‌گوید. چنان‌که گذشت، رالز از آزادی انتخابات، بیان، قلم، عقیده، و... نام می‌برد، اما در مورد محتوای هر یک از آن‌ها سکوت می‌کند. رهیافت شکلی رالز به آزادی‌های اساسی، بیانگر این است که او به‌درستی از اختلاف نظر اشخاص و گروه‌ها در مورد درون‌مایه هر یک از این آزادی‌ها آگاه است. این‌گونه اختلاف‌ها، در مورد آموزه‌های فلسفی، اخلاقی و به‌ویژه دینی، بیشتر به چشم می‌خورد؛ به‌عنوان نمونه، توافقی میان مردمان در مورد پیروی از دین و مذهب خاصی وجود ندارد؛ از این‌رو است که انسان‌های دین‌دار، از ادیان، مذاهب و شرایع گوناگونی پیروی می‌کنند. پس آنچه برای رالز اهمیت دارد، آزادی عقیده است که آزادی دینی را نیز دربر می‌گیرد. این امکان وجود

دارد که در مورد نفس آزادی دینی به مثابه یک حق، اجماع ایجاد شود؛ آزادی‌ای که همه ادیان و مذاهب‌ها را در خود جای می‌دهد، اما ممکن است نتوان در میان انسان‌های آزاد، مختار و انتخاب‌گر، به پذیرش دین یگانه‌ای دست یافت، زیرا حلقه دین‌داران، واحد نبوده و متنوع و متکثر است. آزادی دینی می‌تواند در سیاره زمین، همگان را زیر چتر یگانه خویش درآورد، اما حتی یک دین نمی‌تواند در اقلیمی، بی‌رقیب، روزگار بگذراند؛ از این رو: «اهمیت این موضوع آشکار می‌شود که چرا نظریه [رالز] اعتبار هیچ‌گونه آموزه جامع دینی، فلسفی، و اخلاقی را به‌عنوان پیش‌فرض در نظر نمی‌گیرد، زیرا واقعیت این است که مردم درباره این‌گونه آموزه‌ها، اختلاف‌نظر دارند. هرگونه مفهومی که یک آموزه جامع را پیش‌فرض خود قرار دهد، با برخی از آموزه‌های دیگر، به نزاع و درگیری برمی‌خیزد و در برابر امکان توافق میان شهروندانی که به دیدگاه‌های جایگزین متعهد شده‌اند، مانع ایجاد می‌کند» (Mulhal and Swift, 1995: 182).

۲-۴. اصل دوم: برابری

اصل دوم: «نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای تنظیم شوند که:
الف- بیشترین مزیت را به نفع محروم‌ترین قشرهای جامعه، همسو با اصل عادلانه صرفه‌جویی^۱ دارا باشند؛
ب- مقامات و منصب‌ها، در شرایط برابری منصفانه فرصت‌ها، در دسترس همگان قرار گیرد» (Rawls, 1986: 250).

پیش از تبیین و تحلیل اصل دوم عدالت، لازم است به دو اصل فرعی توجه شود که به این اصل مربوط می‌شوند:

۱. اصل برابری منصفانه فرصت‌ها^۲: براساس این اصل، برای دستیابی به اطمینان در مورد اینکه اشخاص با توانایی‌ها، قابلیت‌ها، مهارت‌ها، و انگیزه‌های مشابه، از برابری فرصت‌ها برخوردارند، باید از سطح برابری فرصت‌های رسمی عبور کرد تا عدالت در مورد اشخاص، رعایت شود. می‌توان دو نوجوان را در نظر گرفت که هر دو دارای انگیزه، استعداد و توانمندی مشابهی برای فراگیری هنر

1. Just Savings Principle
2. Equality of Fair Opportunity

نقاشی هستند، اما خانواده یکی از این دو از نظر مالی در تنگنا قرار دارد و نمی‌تواند هزینه‌های آموزشی او را تأمین کند، درحالی‌که خانواده نفر دوم، برای آموزش فرزند خود از توانایی مالی لازم برخوردار است. در چنین وضعیتی، برابری فرصت‌های رالز به دولت می‌آموزد که برپایه ترتیبات قانونی و ساختاری، از خانواده نوجوان فرودست، حمایت مالی کند تا وی بتواند از فرصت‌های لازم برای به‌دست آوردن مهارت در هنر نقاشی بهره‌مند شود.

۲. اصل تفاوت: رالز به ما می‌گوید که برپایه این اصل، محاسن اولیه مانند حقوق، آزادی‌ها، قدرت، و فرصت‌ها، باید بیشترین فایده را به افرادی ارزانی دارد که دارای کمترین بهره‌مندی هستند. از آنجاکه نظریه عدالت رالز برپایه نظام سرمایه‌داری سامان می‌یابد، می‌توان پذیرفت که اصل تفاوت، در عرصه نظام بازار آزاد، با بهره‌مند کردن هر شخص از حداقل منافع اجتماعی، تصمیم‌ها و کارکردهای بازار در مورد درآمدها و دارایی‌ها را به سمت وسوی عدالت، راهبری کند (Michelmam, 1985: 323).

همان‌گونه که دیدیم، رالز، اصل دوم عدالت را در دو بند «الف» و «ب» صورت‌بندی می‌کند. اکنون این دو بند به ترتیب، زیر دو عنوان نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی و برابری منصفانه فرصت‌ها تبیین می‌شود:

۱-۲-۴. نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی

رالز نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را به‌مثابه یک پیش‌فرض می‌پذیرد، زیرا با منطق لیبرالیسم اقتصادی، هم‌داستان است که انسان‌ها از نظر هوش، استعداد، انگیزه، علائق و توانایی‌ها، متفاوت هستند. افزون‌بر این، زندگی اجتماعی و اقتصادی، عرصه رقابت است و آنان که از انگیزه‌ها و توانمندی‌های فزون‌تری برخوردارند و در استفاده از امکانات، ابتکار عمل و شتاب بیشتری به‌خرج می‌دهند، گوی سبقت را از حریفان خود می‌ربایند و به ثروت، امکانات، و قدرت اجتماعی و سیاسی بیشتری دست می‌یابند. اما رالز برپایه نظریه سیاسی خود، جانبدار سرمایه‌داری بی‌حدومرز و نامحدود نیست، بلکه خواستار سازوکاری است که براساس آن، فرودستان جامعه از نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، بیشترین منافع را به‌دست

آورند. از اصل دوم عدالت این‌گونه برمی‌آید که رالز با کمک‌های دلخواهی ثروتمندان به تنگدستان که به‌صورت صدقه، بخشش، انعام و... انجام می‌شود، موافق نیست. رالز از ضرورت تنظیم سازوکاری سخن می‌گوید که محروم‌ترین قشرهای جامعه را از مزیت‌های ناشی از نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی برخوردار کند، اما این برخورداری باید با اصل عادلانه صرفه‌جویی، سازگار باشد.

رالز در تعریف اصل عادلانه صرفه‌جویی می‌نویسد، محروم‌ترین اشخاص، ترتیبات اقتصادی و موارد دیگری را که برای ذخیره مناسب ضروری است، تصویب می‌کنند. صرفه‌جویی از طریق پذیرش داوری سیاسی در مورد آن‌دسته از سیاست‌هایی فراهم می‌شود که برای ارتقای حد مطلوب زندگی نسل‌های بعدی - که کمترین منافع را دارا هستند و به‌موجب آن از منافع اولیه‌ای که در دسترس است، محروم هستند- طراحی شده است. رالز می‌افزاید، صرفه‌جویی موردنظر از رهگذر پشتیبانی از این ترتیبات، امکان‌پذیر است و هیچ نماینده‌ای در هیچ نسلی از محروم‌ترین قشرها، نمی‌تواند از اینکه کاری برای او انجام نشده است، شکایت کند (Rawls, 1986: 292-293).

بنابراین، شرط پذیرش نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، برخورداری محروم‌ترین قشرهای جامعه از بیشترین مزیت‌های ناشی از آن، و شرط بهره‌مندی محرومان از این مزیت‌ها، سازگاری آن با اصل عادلانه صرفه‌جویی است. به‌این ترتیب، حد مطلوب زندگی نسل‌های آینده در نظر گرفته می‌شود. نسل کنونی محرومان، با داوری در مورد سیاست‌هایی که در راستای بهبود زندگی نسل آینده تنظیم می‌شود، به اصل عادلانه صرفه‌جویی، جامه عمل می‌پوشد تا ارتقای سطح زندگی نسل امروز، با نادیده گرفتن سرنوشت نسل آینده محرومان، رقم نخورد.

از نظر من، رالز با کمک گرفتن از قانون زرین، اصل دوم عدالت را از سرچشمه اخلاق سیراب می‌کند. انصاف نیست که نسل امروز محرومان، بیشترین مزیت را از نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی به‌دست آورند، بدون اینکه آنچه را بر خود روا می‌دارند، بر نسل فردا روا ندارند، زیرا فرودستان آینده نیز انسان هستند و وجدان اخلاقی حکم می‌کند که در این روزگار، سیاست‌ها به‌گونه‌ای تدوین شود که آیندگان بتوانند از بیشترین مزیت‌ها در جامعه خویش برخوردار شوند. افزون‌بر

این، اصل عادلانه صرفه‌جویی رالز، یادآور یکی از گزاره‌های حکم تنجیزی کانت است، آنجا که می‌گوید: «تنها برپایه آیینی رفتار کن که درعین حال، بخواهی که [آن آیین] قانونی عام باشد» (کانت، ۱۳۶۹: ۶۰؛ محمودی، ۱۳۸۶: ۹۲)، یعنی مزیت‌یابی نسل آینده به‌مثابه قاعده رفتار باید به‌گونه‌ای تنظیم شود که بتواند برای نسل‌های بعدی به‌عنوان قانونی عام درآید. فرداهای دیگر، نوبت نسل‌های دیگر خواهد بود.

۲-۴. برابری منصفانه فرصت‌ها

رالز دسترسی همگان به مقام‌ها و منصب‌ها را در شرایط برابری منصفانه فرصت‌ها بررسی می‌کند. نخست باید دانست که مفهوم «برابری فرصت‌ها» با «فرصت‌های برابر^۲» متفاوت است و نمی‌توان این دو را به‌گونه‌ای مترادف به‌کار برد. برابری فرصت‌ها از امکان دسترسی به فرصت‌ها به‌طور برابر سخن می‌گوید، اما آنچه در عمل، نصیب اشخاص می‌شود، لزوماً ممکن است «برابر» نباشد. فرض کنید در یک جامعه، فرصت‌های شغلی در رشته‌های علوم انسانی، پزشکی، و مهندسی وجود دارد. دولت برپایه «برابری فرصت‌ها» اعلام می‌کند که افراد دارای شرایط می‌توانند با شرکت در آزمون ورودی، برای به‌دست آوردن شغل، داوطلب شوند. بر این اساس، «امکان» دستیابی به شغل برای همه داوطلبان به‌شکل برابر وجود دارد، مشروط به اینکه آنان دارای شرایط لازم از جمله پذیرفته شدن در آزمون ورودی باشند. برابری فرصت‌ها به این معنا نیست که این فرصت‌ها به‌طور مساوی میان اشخاص، تقسیم و توزیع می‌شوند، بلکه به‌معنای امکان دسترسی و برخورداری آنان از فرصت‌های موجود است. از سوی دیگر، شهروندان در روی آوردن و استفاده از برابری فرصت‌ها، همیشه به‌گونه‌ای یکسان عمل نمی‌کنند. آنان براساس علاقه‌ها، نیازها، ترجیح‌ها و اولویت‌های خود، درباره انتخاب‌های دلخواه خویش تصمیم‌گیری و رفتار می‌کنند.

«فرصت‌های برابر» به‌معنی برابری کمی اشخاص در استفاده از امکانات موجود، همانند فرصت‌های آموزشی، بهداشتی، شغلی، و... است؛ به‌عنوان نمونه،

1. Equality of Opportunity
2. Equal Opportunity

می‌توان به فرصت برابر بهداشتی در تزریق واکسن آبله اشاره کرد. در این مورد، همه شهروندان یک کشور از فرصت برابر در استفاده از واکسن آبله برخوردار هستند و شرط‌های خاصی آنان را از دستیابی به چنین فرصت برابری باز نمی‌دارد. بنابراین، اشخاص از برابری فرصت‌ها در دسترسی به مقامات و منصب‌ها برخوردار می‌شوند. رالز با تکیه بر مفهوم برابری منصفانه فرصت‌ها، هرگونه ملاک دیگری مانند امتیازهای ویژه طبقاتی، صنفی، حزبی، مرامی، و... را از دستیابی اشخاص به مقامات و منصب‌ها، مستثنا می‌کند. برابری فرصت‌ها، میدان رقابت را به سوی شهروندان در نیل به شغل‌های مهم و کلیدی می‌گشاید تا افرادی که دارای شرایط لازم هستند و صلاحیت و لیاقت خود را در آزمون‌ها اثبات کرده‌اند، به این‌گونه مقام‌ها دست یابند. البته دستیابی به عدالت شغلی و قرار گرفتن در منصب‌هایی که شایسته اشخاص است، بدون اینکه پرسشی از تبار، زبان، دین، صنف، طبقه، و میزان وابستگی آنان به قدرت سیاسی مطرح شود، در یک دولت دموکراتیک امکان‌پذیر خواهد بود. در برابر، در نظام‌های سیاسی استبدادی و تمامیت‌خواه که قانون تحت‌الشعاع اراده حاکمان قرار می‌گیرد- سخن گفتن از برابری منصفانه فرصت‌ها، همانند افکندن تیر در تاریکی خواهد بود.

۵. هم‌آوایی دو اصل آزادی و برابری

دانستیم که رالز در اصل نخست عدالت، به آزادی، و در اصل دوم عدالت، به برابری می‌پردازد. او می‌کوشد در نظریه عدالت خود، با قرار دادن آزادی و برابری در یک طرح مشترک، میان مهم‌ترین ارزش لیبرالیسم - یعنی آزادی- و بنیادی‌ترین ارزش سوسیالیسم - یعنی برابری- هم‌نوایی و هماهنگی پدید آورد؛ هرچند در نگاه او، آزادی نسبت به عدالت، دارای اولویت است. در سده نوزدهم، به دنبال مطرح شدن اندیشه‌های جان لاک درباره آزادی‌های فردی، اجتماعی، و سیاسی، به‌ویژه آزادی‌های اقتصادی، فریاد آزادی‌خواهی در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی در آثار فیلسوفانی مانند جان استوارت میل، به‌ویژه در رساله او «درباره آزادی»^۱ به‌خوبی شنیده شد. در نیمه نخست سده بیستم، برابری طلبی در فلسفه‌های

مارکسیسم و سوسیالیسم و در چارچوب جنبش‌های اجتماعی و برپایی احزاب سیاسی، به اوج خود رسید. در کشاکش میان لیبرال‌ها و دموکرات‌ها از یک‌سو و مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها از سوی دیگر، جانبداران دو آموزه آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی با یکدیگر به رقابت و حتی چالش و درگیری پرداختند. نقش رالز - که با ژرف‌بینی و همه‌جانبه‌نگری همراه شد - این بود که به آرمان‌های لیبرالیسم و سوسیالیسم در زمینه مشترکی بنگرد و در طرح تازه‌ای، نظریه‌ای درباره عدالت ارائه کند که در نگاه او می‌تواند به نیازهای دوگانه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه انسان‌ها پاسخ مثبت دهد.

فلسفه همگامی آزادی و برابری در نظریه رالز، تنها راه رسیدن به عدالت به‌مثابه انصاف است. بر این اساس، با تعقیب حق آزادی نمی‌توان به عدالت دست یافت. در مقابل، با هدف قرار دادن برابری‌های اقتصادی و اجتماعی، نیل به عدالت ناممکن خواهد بود. عدالت آن‌گاه تحقق می‌یابد که آزادی و برابری در گستره‌ای قانونی و اخلاقی در کنار یکدیگر به‌عنوان دو اصل دستیابی به عدالت، پذیرفته شوند و در سازوکارهای حقوقی و ساختارهای قدرت سیاسی تبلور یابند.

اولویت آزادی بر عدالت، برای رالز به‌عنوان فیلسوفی آزادی‌خواه و لیبرال، شالوده‌ای اساسی در «نظریه‌ای درباره عدالت» است (Rawls, 1986: 244). رالز دو دلیل برای توجیه این اولویت مطرح می‌کند: نخست اینکه برپایه فرض خردمند بودن دسته‌ها و گروه‌ها در موقعیت نخستین، آنان درمی‌یابند که باید اولویت اصل نخست عدالت، یعنی آزادی را در نظر داشته باشند. دوم اینکه او براساس «ترتیب واژگانی»^۱، لزوم پرداختن به اصل نخست، پیش از پرداختن به اصل دوم را مطرح می‌کند. بر این اساس، «آزادی، تنها می‌تواند به‌خاطر آزادی محدود شود» (Rawls, 1986: 302). از نظر من، اولویت آزادی بر عدالت از دیدگاه ترتیبات منطقی نیز قابل تبیین است. به‌راستی چگونه می‌توان آزادی را فرو نهاد و نخست، درباره مفهوم عدالت و اقسام و چگونگی اعمال آن اندیشید؟ می‌دانیم که انسان‌ها، عاقل، آزاد، و برابر آفریده شده‌اند. آنان به‌کمک خردورزی و در پرتو آزادی، می‌آموزند،

می‌شناسند، تجربه می‌کنند و می‌اندیشند. با فرض آزاد بودن انسان‌ها در اندیشه، عقیده و عمل است که آنان قادر خواهند بود دربارهٔ عدالت نیز اندیشه کنند و آن را محور مطالعات و تأملات خویش از جنبه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی قرار دهند.

البته رالز در اولویت دادن به حق آزادی، تردیدی به خود راه نمی‌دهد، زیرا از نگاه او، آزادی نباید به پای منافع اقتصادی و اجتماعی قربانی شود، مگر اینکه منافع اقتصادی و اجتماعی به حدی کاستی پذیرد و نابرابری یابد که در مقابل بهره‌گیری از آزادی، مانع ایجاد کند (Nagel, 1985: 4).

نتیجه‌گیری

دو اصل آزادی و برابری که جان رالز آن‌ها را گرانگه فلسفهٔ سیاسی خود در «نظریه‌ای دربارهٔ عدالت» قرار داد، در چارچوب به‌سامان یک نظریهٔ دولت مطرح شده است. او در تبیین نظریهٔ عدالت خود، از پشتوانه‌های نظری کانت در انسان‌شناسی و فلسفهٔ اخلاق بهره می‌گیرد. رالز در رسالهٔ خود به پیروی از کانت، جایگاه انسان را به‌مثابه غایتی ذاتی ترسیم می‌کند و زیر عنوان دو اصل عدالت، تأمین حقوق اساسی و زیست اخلاقی انسان‌ها را در برخورداری از آزادی و برابری معرفی می‌کند. او می‌کوشد با اولویت دادن به آزادی، حق برابری منصفانه را نیز ادا کند تا انسان‌ها با تأمین نیازهای پایه، از زیست اخلاقی و شرافتمندانه‌ای در این جهان برخوردار شوند. هنر رالز این بود که در عین برجسته کردن موضوع برابری در فلسفه سیاسی خویش، آزادی و اهمیت بنیادین آن را به‌هیچ‌روی از یاد نبرد و برابری را در کنار آزادی در نظریهٔ خود و در چارچوب دو اصل عدالت، صورت‌بندی کرد.

رالز، با درک و پذیرش منطق سرمایه‌داری و با بهره‌گیری از اندیشه‌های فیلسوفان گذشته، به‌ویژه آرای اندیشه‌وران دوران روشنگری، مانند لاک، روسو، و کانت، به‌نیک‌ی دریافت که برپایهٔ دو اصل عدالت، سخن گفتن از آزادی‌ها، بدون تأمل در تنظیم نابرابری‌های گریزناپذیر اقتصادی و اجتماعی، راه به‌جایی نمی‌برد. در برابر، مسئلهٔ انسان‌ها در زندگی خانوادگی و در عرصهٔ جامعه، به امور اقتصادی

محدود نمی‌شود. در واقع، بدون بهره‌مندی از آزادی، نمی‌توان به اقتصاد، معیشت، و شغل و کار - که عرصه رقابت آزاد و نابرابر انسان‌ها است - پرداخت، و بدون بهره‌مندی شهروندان، به‌ویژه محرومان از امکانات اقتصادی و برخورداری‌های اجتماعی در حد ضرورت، نمی‌توان از آزادی‌های سیاسی، اجتماعی، دینی، اقتصادی و فرهنگی بهره برد. هر چند اشخاص خردمند در موقعیت نخستین، در گام نخست، محاسن اولیه را برمی‌گزینند که آزادی در صدر آن‌ها قرار دارد و سپس در انتخاب دو اصل عدالت، یعنی آزادی و برابری، اولویت را به آزادی می‌دهند، اما در نگرش رالز، از رهگذر همسایگی و هم‌آوایی میان آزادی و برابری است که عدالت، تحقق عینی می‌یابد. در نگاه رالز، برخورداری از آزادی، سنگ بنای دستیابی به برابری است. این درسی بود که رالز در نیمه دوم سده بیستم - در برابر چالش‌های سده نوزدهم و نیمه نخست سده بیستم - به اندیشه‌وران علم اقتصاد، علم سیاست و به‌ویژه فیلسوفان سیاسی و اخلاق آموخت.*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

۱. آشناترین مثال برای اصطلاح «ترتیب واژگانی» از دیدگاه جان رالز در «نظریه‌ای درباره عدالت»، ترتیب واژگان در یک لغت‌نامه است. رالز می‌نویسد: «[ترتیب واژگانی] ما را ملزم می‌کند که اصل نخست [عدالت] را در ترتیبی پیش از اینکه بتوانیم به سوی اصل دوم برویم، ادا کنیم و اصل دوم را پیش از اینکه اصل سوم را در نظر بگیریم، و...» (Rawls, 1986: 42-43).



منابع

- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۶۵)، *کلیات سعدی*، به اهتمام محمدعلی فروغی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- علی بن ابی طالب (۱۳۷۰)، *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- کانت، امانوئل (۱۳۶۹)، *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- کتاب مقدس (۲۰۰۷)، *عهد جدید، انجیل متی*، چاپ چهارم، بریتانیا: انتشارات ایلام.
- گنسلر، هری جی (۱۳۸۷)، *درآمدی جدید به فلسفه اخلاق*، ترجمه حمیده بحرینی، تهران: نشر آسمان خیال.
- محمودی، سیدعلی (۱۳۷۶)، *ارزیابی شئون آزادی در نظریه عدالت جان رالز؛ عدالت و آزادی*، تهران: نشر اندیشه معاصر.
- _____ (۱۳۸۳)، «جان رالز و نوزایی فلسفه سیاسی»، *فصلنامه اقتصاد و جامعه*، شماره ۱.
- _____ (۱۳۸۶)، *فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق*، چاپ دوم، تهران: نشر نگاه معاصر.
- _____ (۱۳۹۳)، *کانت به روایت ایرانی، تأملاتی فلسفی در باب اخلاق، سیاست و صلح پایدار*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- _____ (۱۳۹۴)، *نواندیشان ایرانی، نقد اندیشه‌های چالش‌برانگیز و تأثیرگذار در ایران معاصر*، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- Michelman, Frank I. (1985), "Constitutional Welfare and A theory of Justice", in Daniel Norman (ed.), *Reading Rawls, Critical Studies of a Theory of Justice*, England: Basil Blackwell.
- Horton, John (1986), "Political Philosophy and Politics", Adrian Leftwich (ed.), *What is Politics?, The Activity and its Study*, Oxford: Basil Blackwell.
- Kant, Immanuel (1991), "What is Orientation in Thinking", trans. H.B. Nisbet, Kant, *Political Writings*, ed. H.S. Reiss, Cambridge" Cambridge University Press.

Mulhall, Stephan and Swift, Adam (1995), *Liberals and Communitarians*, Oxford: Blackwell.

Nagel, Thomas (1985), "Rawls on Justice", in: Daniel Norman (ed.), *Reading Rawls, Critical Studies of a Theory of Justice*, England: Basil Blackwell.

Raphael, D.D. (1983), *Problems of Political Philosophy*, Revised Edition, London: MacMillan.

Rawls, John (1982), "The Basic Liberties and their Priority", in: *The Tanner Lectures on Human Values*, Cambridge: Cambridge University Press.

_____ (1986), *A Theory of Justice*, Oxford: Oxford University Press.

_____ (2001), *Justice as Fairness, A Restatement*, ed. by Erin Kelly, Belknap Press of Harvard University Press.

Sandel, Michael (1987), *Liberalism and the Limits of Justice*, Cambridge: Cambridge University Press.

